

## چند پرسش در نقد طبقاتی قدرت

جعفر پویه

با این نیروها تعیین تکلیف می کنند. این پرسش که برنامه بعضی از نیروهای اجتماعی چقدر با برنامه کمونیستها نزدیک است و یا آیا این برنامه ها ماهیت سوسیالیستی ناب دارند و یا خیر، نمی تواند در برخورد ما با آنان تفاوتی ایجاد کند. دولت را همچون یک بنیاد خیره دیدن و از او توقع بذل و بخشش بیشتری در مقابل فقرا داشتن، نه یک تحلیل طبقاتی است و نه یک برخورد اصولی با اعمالی که به ظاهر خیرخواهانه است و در نیت نیک انجام دهندگان آن هم شکی نیست. برنامه های دولتهای رفاه در بعضی از کشورهای امپریالیستی همچون سوئد و هلند، در حدی است که اگر اینگونه برخورد مینا واقع شود، باید آنان را نهایت آرزوهای ما نامید و برای رسیدن به این موقعیت، الگوهایی اینچنینی را همچون برفی بر فراز هر جنبش اعتراضی به اهتزاز درآورد. واقعیت این است که در حال حاضر جامعه جهانی در موقعیتی برزخی بسر می برد و این مرحله گذار با دخالت نیروهای گوناگون، حالتی آشفته یافته است. از راست ترین جریانهای ضد مردمی گرفته تا رادیکال ترین آنها، در یک صف و یک صدا در برابر موج تمامیت خواهی امپریالیسم به مقاومت برخاسته اند. در صورتیکه با یک نگاه گذرا می توان به تفاوت ژرف این جریانات پی برد و با تحلیلی واقع گرایانه، می توان حدس زد که این صف در اولین تند پیچ به هم خواهد خورد و بسیاری در زیر دست و پا له خواهند شد.

بی رودریاستی، حضور نفوقاشیستها در کنار دشمنان طبقاتی شان یعنی کمونیستها، نه تنها نشان از دموکراتیک بودن این حرکات ندارد، بلکه بیانگر اینست که هیچ مرزبندی ای در این ملغمه ی به ظاهر معترض وجود ندارد. اینجاست که پوپولیستها و عوام فریبان از کنار رادیکالترین بخش جامعه به بالا می خزند و ناتوانی پیشرو را از سروسامان دادن به یک جریان به گونه واقعی دگرگونی طلب، آشکار می کنند. در چنین حالتی آیا آشنی طبقاتی که امری ناممکن است، اتفاق افتاده یا لیبرالیسم گل و گشاد نیروهای گوناگون موجود، دموکراسی ناب است؟ استناد به ویژگی صف بندی هنگامی رواست که طبقات اجتماعی با سامان دادن سازمانها و ارایه برنامه های

جهانی سازی سرمایه توسط امپریالیسم و فشار بر نیروهای غیر وابسته در کنار گوشه جهان برای هضم شدن در کمپانیهای فراملیتی، نوعی اعتراض همگانی ای را برانگیخته است که می توان آنرا واکنش این نیروها در مقابل اضمحلال شان نامید تا ایستادگی برنامه ریزی شده برای بقا. اکنون لیبرالیسم افسارگسیخته بیشترین فشار خود را بر سطح معیشت مردم وارد می کند بنابراین، بیشترین بخش این معترضین را کارگران و مزدبگیران تشکیل می دهند. مردم بجان آمده از تحمیل به خیابان می آیند و در اعتراض به جهانی سازی روزهای متوالی به شیوه های مختلف اعتراض می کنند. اما صدای اعتراض آنان به گوش کسی فرو نمی رود و در آخر، نومید به خانه باز می گردند و سعی می کنند بپذیرند که در مقابل قدرت رو به فزون دولتهای دست راستی، کاری از آنان ساخته نیست.

چرایی و چگونگی این امر که توسط مراکز مختلف تبلیغاتی، نظر سازی و تیمهای عملیاتی جنگ روانی طراحی می شود و از دور بدر کردن معترضین را هدف گرفته، چندان پیچیده است که تحلیل آن کار آسانی به نظر نمی آید و پیشرو جامعه را به سرگیجه گرفتار می کند. اما جهانی که امپریالیستها برای ما خواهند ساخت، چه ویژگی هایی دارد و چگونه باید آنرا تحلیل کرد تا از هرز رفتن نیروها جلوگیری شود و راه را برای چندمین بار از ابتدا شروع نکنیم؟ آیا برخورد و مقاومت سطحی نیروهای اجتماعی در برابر یورش نتولیرالیسم و موضعگیریهای عجولانه آنان در مقابل حریف را می شود یک صف بندی نامید؟ اگر آری، ویژگی آن چیست و توقع ما از آنان به چه میزان است؟

نام جنبش بر یک جریان هزار تکه نهادن و آنرا تا بالاترین حد ممکن بالا کشیدن و دیگران را به دنباله روی از رهبران منطقی ای آن تشویق کردن، راه به ناکجا آبادی می برد که ناشی از یک بی برنامه گی است تا تحلیل مشخص از اوضاع مشخص. وظیفه کمونیستها در وحله اول، تحلیل طبقاتی از هر پدیده اجتماعی است و براساس برنامه های جریانات سیاسی - اجتماعی و با نگاه به سطح رشد نیروهای مولده

تشکلها که از یک طرف در مرزهای ملی مدافع منافع سازماندهندگان یعنی اقلتار مختلف هستند، در سطح جهانی منافع اقلتار همطرز را مد نظر قرار می دهند و از آنها دفاع می کند.

اینجاست که زنگ خطر برای حاکمان خودسر به صدا در می آید و آنان با تمام نیرو وارد کارزار می شوند و با دیدگاهی بغایت ارتجاعی در صف مخالفان جای می گیرند. خصوصی سازی شعار نتولیرالیست است. با به کرسی نشاندن تئوری های اقتصادی آنان، دست دولتهای خودسر تحت نام ملی بودن از سرمایه های اساسی کشورهای تحت حاکمیت آنان کوتاه خواهد شد. این دولتها منابع ملی کشورهای خود که بیش از آنکه ملی باشد دولتی است را مال خود می پندارند و با دسیسه های متفاوت به چپاول مشغولند. در چنین حالتی آیا سرمایه های ملی همچنان باید در اختیار حاکمیتهای غارتگر قرار داشته باشد و آیا در این سرمایه هایی جاری کرد؟ نمونه ایران به دلیل در دسترس تر بودن را در نظر بگیریم؛ آیا منابع نفت و گاز و مس و... در ایران ملی است؟ آیا حکومت نماینده مردم است که خود را مالک بی رقیب آن می داند؟ در چنین حالتی دولت ملی چگونه معنا پیدا می کند و آیا میتوان در هر حالتی او را مالک این سرمایه ها دانست؟ مینارا باید بر تئوری های دیگر نهاد و برداشت خود را از دولت ملی تعریف کرد. در زمانی که جهان به دهکده ای کوچک تبدیل شده است، چگونه می شود ملی بود یا سرمایه داری ملی را نمایندگی کرد؟ تئوری های کهنه در این زمان ناتوانند و موضوعیتی ندارند، پس مینا را باید کجاقرار داد تا بتوان ملی بودن و ملی گرایی را تعریف کرد و از دل آن جنبش ملی، دموکراتیک را سامان داد؟ آیا مخالفت با جهانی سازی و در مقابل امواج نتولیرالیسم ایستادگی کردن، نشانی از ملی گرایی است؟ برچه اساسی؟

سالهاست که تئوری دولت - ملت مورد مناقشه است و در کشورهایی همچون ایران، دولت به مثابه یک نهاد مدنی عمل نمی کند زیرا از هیچ استقلالی در برابر رهبر خودکامه برخوردار نیست و نمی تواند وظایف یک نهاد عرفی را انجام دهد. کشورهای همسان ایران در جهان فراوان هستند، همچون عربستان سعودی، کویت، امارات متحده و... حال

بقیه در صفحه ۱۱

طبقاتی خود، مردم را در برابر انتخاب قرار داده و شرایط را برای یک مبارزه همه جانبه آماده کرده باشند. مقاومت در برابر یورش همه جانبه امپریالیسم برای تبدیل جهان به یک شرکت سهامی، در داخل مرزهای یک کشور ماهیت ملی ندارد. زیرا در حال حاضر و با جهانی شدن سرمایه، تعریف ملی و مبارزات ملی از تئوریهای گذشته بسیار فراتر رفته و نیازمند بازبینی و تعریفی جدید است.

پیوند ارگانیک سرمایه در سراسر جهان و صاحب نفع بودن آنها در رشد نیروهای مولده، نیاز سرمایه را به آموزش نیروی کار و برپا کردن موسسات فنی و آموزشی، مد نظر قرار می دهد. بنابر همین نیاز است که مارکس می گوید، سرمایه داری با دست خود گورش را می کند. بنابراین تکنولوژی، رشد همزمان پروسه تولید یعنی ابزار و نیروهای آن را میسر می سازد و با تعریفی درست، این وضعیت موقعیتی دوگانه را در برابر ما قرار می دهد. بنابراین اگر از یک طرف، نیاز سرمایه داری به نیروی کار ماهر به دلیل رشد ابزار تولید، موجب گسترش مراکز آموزشی می شود، باید با دید باز به آن نگرست و ماهیت این رشد را مورد ارزیابی قرار داد. این به معنای برهم زدن فرآیند رشد و مخالفت کورکورانه با آن نیست، بلکه درک درست داشتن از این پروسه است که رفرم را معنا می کند و به موضعگیری درست در مقابل آن می انجامد.

برخلاف برداشت غلط بعضی از شرکت کنندگان در اعتراضات علیه جهانی سازی، مخالفت نیروهای مترقی با جهانی شدن نیست. بلکه آنان بر سر چگونگی جهانی شدن با سیاستمداران امپریالیستی به مخالفت برخاسته اند. نیروهای مترقی جنبش بدیل جهانی سازی، خواستار دخالت خود در این مرحله اند. زیرا آنان فکر می کنند که در این مرحله باید منافع بخش فرودست جامعه در نظر گرفته شود و با تدوین قوانین تامین کننده منافع آنان، باید به مرحله بعدی پا گذاشت. هم زمان، جریانات واپسگرا که فنای خود را در این مرحله می بینند، با هرگونه سراسری شدن یا جهانی شدن منافع اقلتار فرودست مخالفت می ورزند. زیرا آنان در کشورهایی که خود را مالک بی رقیب آنجا می دانند، فعال مایشاء هستند و هرچه بخواهند می کنند. باتوجه به جهانی شدن نیروی کار و سرمایه، طبیعی است منافع اقلتار همطرز نیز جهانی می شود و به همین دلیل ایجاد سازمانهایی با ماهیت جهانی در دستور روز کار قرار می گیرد. این